

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در بررسی اشکالی است که بر امکان وضع عام موضوع له خاص مطرح شده است. خلاصه اشکال این بود که مفهوم عام نمی تواند از مفهوم خاص با خصوصیتی که دارد حکایت نماید؛ در نتیجه در موضوع له خاص، خاص تصور نشده است در حالی که در باب وضع، تصور معنای موضوع له لازم است.

جواب اول مرحوم عراقی (رحمه الله) را مورد بررسی قرار دادیم و مناقشات آن را ذکر نمودیم. چند مناقشه دیگر نیز در فرمایش مرحوم عراقی (رحمه الله) وجود دارد که به اصل مطلب ارتباط زیادی ندارد. مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) در جواهر الاصول چهار اشکال بر ایشان دارند که برخی از این اشکالات در ضمن اشکال اصلی که بر مرحوم عراقی وارد نمودیم، است.

2- جوابی دیگر از مرحوم محقق عراقی (رحمه الله)

جواب دوم نیز از مرحوم عراقی و به تبع ایشان مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیهما) است. مرحوم عراقی (رحمه الله) در جواب می فرماید دو عنوان در بحث مطرح است:

الف- حکایت و مرآتیت: طبق این مبنا هیچ مفهومی مرآت و حاکی برای مفهوم دیگر نیست؛ یعنی نه عام از خاص و نه خاص از عام می تواند حکایت نماید. مثلاً نه مفهوم کلی انسان از زید و نه مفهوم زید از مفهوم کلی انسان حکایت ندارد. در نتیجه قسم سوم و چهارم ممتنع خواهد شد و وضع منحصر به قسم اول و دوم می شود.

ب- ملازمه در وجود و انتقال: طبق این مبنا یک مفهوم با مفهوم دیگر ملازمه در وجود دارد یا از یک مفهوم به مفهوم دیگر منتقل می شویم؛ در نتیجه قسم سوم و چهارم امکان دارد یعنی هم عام می تواند سبب انتقال به مفهوم خاص شود و هم خاص می تواند سبب انتقال به مفهوم عام شود. مثلاً با تصور کلی انسان، قابلیت انتقال به مفهوم زید وجود دارد، کما این که می توان از مفهوم زید به مفهوم کلی انسان منتقل شد؛ برای این که این دو در عالم خارج اتحاد وجودی دارند.^[1]

البته مختار مرحوم محقق عراقی (رحمه الله) مبنای اول است در نتیجه به نظر ایشان قسم سوم و چهارم ممتنع خواهد شد اما طبق بیانی که در نهایت الافکار از ایشان تقریر شده است، مرحوم عراقی (رحمه الله) قسم سوم را ممکن و قسم چهارم را ممتنع می داند؛ لذا ظاهراً بین کلمات ایشان اختلاف وجود دارد.^[2]

صرف نظر از این‌که مرحوم عراقی (رحمه‌الله) مبنای انتقال را به عنوان احتمال مطرح نموده و خود آن را رد می‌نمایند، اما مرحوم امام (رحمه‌الله) ظاهراً این مطلب را پذیرفته‌اند.

اشکالی که نسبت این مبنا به نظر می‌رسد این است که انتقال از تصور عام به مفهوم خاص، مسلماً غیر قهری است چرا که گاهی انسان تنها مفهوم عام را تصور می‌نماید و نظری به مفهوم خاص ندارد. اگر انتقال غیر قهری باشد یا انتقال بالفعل و یا انتقال بالقوه است.

اگر انتقال بالفعل باشد، وضع عام محقق نیست، چرا که باید بگوئیم از تصور معنای کلی به مفهوم جزئی منتقل شده و لفظ را هم بر همین معنای جزئی وضع نموده‌ایم؛ در حالی‌که این وضع، وضع خاص و موضوع له خاص است.

اما اگر بگوئیم انتقال بالفعل لازم نیست، اشکال مستشکل یعنی تصور نشدن موضوع له همچنان باقی خواهد ماند چرا که با تصور مفهوم عام انتقال بالفعل به مفهوم خاص محقق نشده‌است و موضوع له اجمالاً و تفصیلاً متصور نیست؛ در حالی که در باب وضع، باید واضح ابتدا موضوع له را تصور نماید.

3- جواب مرحوم قوچانی (رحمه‌الله) در حاشیه کفایه

مرحوم قوچانی (رحمه‌الله) در پاسخ از اشکال می‌فرماید اگر بگوئیم با تصور مفهوم عام، لفظ را برای مفاهیم خاص به عنوان مفهوم آن وضع نمائیم، اشکال عدم حکایت مفهومی از مفهوم دیگر پیش می‌آید.

اما اگر مفهوم عام را تصور نموده و لفظ را برای وجودات خاص وضع نمائیم اشکالی بوجود نخواهد آمد؛ مثلاً مفهوم انسان را تصور و لفظ را به زید خارجی اختصاص دهیم.^[3]

بررسی کلام مرحوم قوچانی (رحمه‌الله)

ظاهراً این جواب نیز تام نیست به این جهت که راه یافتن وجود خارجی و وجود ذهنی در موضوع له، معقول نیست؛ یعنی زمانی که می‌گوئید زید، نمی‌توانید معنای آن را مقید به وجود خارجی یا وجود ذهنی نمائید؛ برای این‌که اگر مقید به ذهن شود در خارج امکان تطبیق ندارد و اگر مقید به خارج شود دیگر در ذهن تصور نمی‌شود.

4- کلام مرحوم صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله)

صاحب منتقی الاصول (رحمه‌الله) کلامی دارند که این مبنا را از فرمایش مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب جواهر الاصول نیز می‌توان استفاده نمود.^[4]

ایشان در مورد اساس اشکال – بر واضح در هر وضع لازم است، ابتدا موضوع له را تصور و سپس لفظ را در مقابل آن موضوع له قرار بدهد. اما در وضع عام و با تصور معنای عام، قصد داریم آن را برای موضوع له خاص قرار بدهیم در حالی که موضوع له خاص تصور نشده‌است – می‌فرماید در باب وضع، تصور و لحاظ موضوع له لزومی ندارد.

اما قرار دادن لفظ برای معنا با عدم تصور آن به این صورت است که وضع حکمی از احکام است و مانند سایر احکام نیاز به موضوع دارد؛ یعنی موضوع در وضع هم باید به حسب واقع معین باشد؛ مثلاً در مورد نماز موضوع مکلف است اما لازم نیست آن را تصور نمائیم، بلکه اگر به حسب واقع نیز معین باشد کافی است. اما «تعیّن واقع» به دو راه ممکن است:

الف- احضار معنا در ذهن: مثلاً اگر بخواهیم مفهوم انسان را برای کلی انسان وضع نمائیم، خود معنای انسان را در ذهن می‌آوریم.

ب- اشاره به آن معنا: مثلاً برای تصور مفهوم کلی انسان و وضع آن برای افراد، از عنوانی مانند «ما ينطبق عليه الانسان» کمک می‌گیریم و به واسطه این عنوان به مفهوم انسان اشاره می‌نمائیم که «ما ينطبق عليه الانسان» نیز اشاره به مصادیق و افراد دارد؛ در نتیجه لازم نیست آن مفهوم کلی را در ذهن تصور نمائیم تا با اشکال مواجه شویم. ایشان در انتهای می‌فرماید: البته لازم است عنوان مشیر با مفهوم عام و خاص ارتباط داشته باشد تا بتواند بین این دو عنوان ارتباط ایجاد نماید.^[5]

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و التحقيق: أن تصوّر العامّ قد يكون موجّباً لانتقال الذهن إلى مصاديقه بوجه إجماليّ، فيتصوّر العامّ و يوضع اللفظ بإزاء ما هو مصداقه، و يكون هذا العنوان الإجماليّ المشير آلة للوضع للأفراد، و لا يحتاج في الوضع إلى تصوّرها بخصوصيّاتها تفصيلاً، بل لا يمكن ذلك، لعدم إمكان الإحاطة بها تفصيلاً، لعدم تناهي أفراد الطبيعيّ، و بهذا المعنى يكون خصوص الوضع و عموم الموضوع له ممكنًا.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج 1، ص: 60.

[2] □ «نعم ربّما يلزم هنا أيضا الانتقال [إلى] [الخصوصيّة] [الانتقال] إلى الجهة المشتركة للملازمة المزبورة بينهما خارجاً، كما أنّه يصلح ان [تصير] محدّداً لدائرة يشار بها إلى المفاهيم العامّة [بتوسط] مفهوم إجماليّ - و لو بمثل (ما ينطبق على هذا الفرد) -، و هذه الجهات غير [مرتبطة] بعالم مرآتيّة الخاصّ - بما هو خاصّ - عن العام، كما أنّ الأمر كذلك في عكسه أيضاً، كما عرفت.» مقالات الأصول، ج 1، ص: 78.

[3] □ «و لا اشكال بحسب الامكان في الوضع الخاص و الموضوع له الخاص، و كذا في الوضع العام و الموضوع له العام، و لا في الوضع العام و الموضوع له الخاص، حيث أنّ الكلي لما كان متحداً في الخارج مع الجزئيات و يكون حاكياً عنها بوجه فيصح أنّ يكون آلة للحاظ الموضوع له حيث أنّ تصوّره لا يلزم أنّ يكون على جه التفصيل، بل يكفي التصوّر بالوجه، و تصور وجه الشيء يكون تصوراً له بوجه ما، و هذا المقدار يكفي في المعرفة، و لولاه للزم التعطيل عن معرفة الله تعالى كما لا يخفى. لا يقال: إنّ العنوان الكلي إنّما يحكي عن الجهة المشتركة لا عن الخصوصيات الفردية فكيف يكون آلة للحاظ الخصوصيات؟ لأنّ نقول: إنّ الكلي لما كان متحداً مع الفرد - بل هو عينه بحسب الوجود و يكون عنواناً - له فيصح أنّ يحكي عنه به، لصحة الحكاية عن الشيء بعنوانه كما في معرفة جميع الأشياء بالوجه. نعم لو كان الموضوع له الخصوصيات بمفهومها لا بوجوداتها لأشکل الامر، لعدم كون العام عنواناً لمفهوم الخاص كما لا يخفى. و الذي يسهل الخطب أنّ الموضوع له الخصوصيات بوجوداتها، فتدبر.» تعلیقه القوچانی علی کفایة الأصول، ج 1، ص: 47 و 48.

[4] □ «و حلّ الإشکال فيها: هو أنّ الحكم في القضية لا يمكن إلّا بعد تصوّر الموضوع و لو من وجه، فإذا وجد مفهوم شيء في الذهن، فيمكن أن يجعل هذا المفهوم وسيلة و قنطرة للحكم على ما يكون هذا المفهوم مفهوماً له، فيلاحظ مفهوم المعلوم المطلق، و يحكم بأنّه لا مصداق له في الخارج، فيجعل الحمل الأوّلي وسيلة للحكم على الحمل الشائع.» جواهر الأصول، ج 1، ص: 107.

[5] □ «و الجواب ان يقال: ان تحقق الوضع لا يتوقف على لحاظ الموضوع له حتى إجمالاً، بل يمكن الوضع لمعنى مع عدم لحاظه بالمرة أصلاً، و ذلك بواسطة الإشارة إليه بأدوات الإشارة كأسماء الإشارة و الموصولات و بعض الضمائر. و عليه، فلو ثبت عدم إمكان لحاظ الافراد و تصورها، و عدم كفاية تصور العام في لحاظها و تصورها و لو إجمالاً، لمباينته لما يراد الوضع له و هو المفاهيم الجزئية، أمكن الوضع لها بلا لحاظها أصلاً، بل بتوسيط الإشارة إليها، و لا تمتنع الإشارة إلى غير الملحوظ و المتصور أصلاً فيما لو لم يمكن تصوّره و لحاظه كالأفراد، لعدم تناهيها عرفاً، فيقال: «لفظ الإنسان موضوع لما هو من افراد

الحيوان الناطق» فقد أشير إلى الافراد بالموصول- أعني: «ما»- و وضع اللفظ بواسطة الإشارة و معونتها بلا لحاظها أصلا. و الحاصل: ان الوضع بحكم كونه حكما على الموضوع له لا يستدعي سوى تعيين الموضوع له و تشخيصه، و التعيين كما يكون بواسطة إحضار نفس المعنى و الحكم عليه مباشرة كذلك يكون بواسطة الإشارة إليه بمشير ما بلا حضوره بنفسه في الذهن كما لو لم يمكن حضوره. و الوضع إلى الافراد من هذا القبيل، فانه يمكن وضع اللفظ لها بلا توسط لحاظها، لعدم إمكانه أحيانا، و لا توسط العام المتصور، لعدم صلاحيته للإراءة و الكشف، بل بواسطة الإشارة الذهنية إليها، بمعنى ان نشير إلى الافراد المندرجة تحت العام المتصور و نضع اللفظ بإزائها فيكون الوضع عاما باعتبار كون الملحوظ حال الوضع عاما و هو المفهوم العام دون غيره إذ لم تتصور الافراد- كما هو المفروض- و الموضوع له خاصا، لأن الوضع كان بإزاء المفاهيم الجزئية المندرجة تحت العام.» منتقى الأصول، ج1، ص: 75 و 76.